

به قضايا بنگريم و گزينشى عمل نكنيم

نويسنده: على حسين اميرى

منبع: [/http://islamtxt.net](http://islamtxt.net)

شبهات: هر شورایی باید یکسری صلاحیت ها و مشروعیت‌های داشته باشد که شورای سقیفه از آن خارج بود چون بنی هاشم در آن شورا حضور نداشتند (مانند علی و عباس و...) شما چطور این شورا را توجیه میکنید؟؟ آیا این به مثابه توطئه ای از جانب صحابه نبود؟ حدیث ثقلین که من بررسی کردم از نظر سندی صحیح است و هر جوری که فکر میکنم باید ما پیرو اهل بیت باشیم در همه چی ولی اهل سنت چنین چیزی را ندارند و بر دشمنانشون رضی الله عنه میگوئیم توجیه شما چی خواهد بود؟؟

و اما پاسخ به شبهه: عدم حضور بنی هاشم (علی و عباس) در شورای سقیفه: ابتدا لازم به تذکر است که پس از شورا بیعت با حضرت ابوبکر صورت گرفته است (توسط همان علی و عباس و بنی هاشم) بنابراین این خود نوعی تایید می شود بر خلافت حضرت ابوبکر و اما اینکه چرا ایشان در سقیفه حضور نداشتند باید شرایط آن موقع را در نظر داشت، مسلما حضرت علی مشغول انجام وصیت و وظیفه خویش بوده است یعنی غسل پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم و صلاحیت و مشروعیت شورا یعنی حضور مهاجرین و انصار در شورا و طبق فرموده خود حضرت علی در نامه ۶ نهج البلاغه (خطاب به معاویه) چنانچه کسی در این شورا غائب باشد حق مخالفت را ندارد، در نامه ۶ می فرماید: پس آنکه در بیعت حضور داشته نمی تواند خلیفه ای دیگر انتخاب کند، و آنکه غایب بوده نمی تواند بیعت مردم را نپذیرد. همانا شورای مسلمین از آن مهاجرین و انصار است» در ضمن حضرت علی برای تصاحب خلافت عجله ای نداشته و حریص خلافت نبوده است و چون متاسفانه فقیهان شیعه خودشان اینگونه هستند و اولی الامر کل دنیا را می خواهند، بنابراین تصور می کنند حضرت علی نیز باید حتما همینگونه می بوده، در صورتیکه به فرموده خود حضرت علی، خلافت از لنگه کفش پاره و آب بینی بز برایش کم ارزش تر بوده است.

اما پاسخ به این شبهه که: زمان برگزاری شورا انسان را به شک میاندازد که توطئه ای از سوی ابوبکر و عمر بوده است: باید گفت: اتفاقا چیزی که بین شیعه و سنی مشترک است این است که ابوبکر و عمر از برپایی شورا در سقیفه (توسط انصار) مطلقا بی خبر بوده اند و این موضوع به ایشان اطلاع داده می شود و سپس ایشان خود را به سقیفه می رسانند و به جمع انصار ملحق می شوند. پس این چگونه توطئه ای بوده که خود ایشان از آن بی خبر

بوده اند؟!؟! پس تعیین و برگزاری شورای سقیفه، توسط حضرت ابوبکر و حضرت عمر نبوده است. می بینید که چنانچه بدون تعصب به واقعیات بنگرید همه چیز خیلی واضح و روشن است، و البته چنانچه با عینک شک و بدبینی به اصحاب نگاه کنید سر انجامی همچون شیعیان پیدا می کنید.

و اما در مورد شبهه حدیث ثقلین: به بررسی اسناد این حدیث می پردازیم: حدیث کتاب الله و عترتی که با مضامین مختلفی ثبت گردیده است و مراجع مدعی تشیع بر این عقیده هستند که در این احادیث، پیامبر صلد الله علیه وسلم هدایت و نجات از گمراهی را تنها در تمسک به کتاب خدا و اهل بیت خویش دانسته و تبعیت از این دو را واجب نموده است، و اما بررسی تعدادی از این احادیث: زیدبن ارقم روایتی دارد که طبرانی در کتاب (الکبیر)(۲۶۸۱، ۴۹۷۱) از طریق حکیم بن جبیر(که راوی ضعیفی است) از ابی طفیل از زیدبن ارقم آورده است، می گوید پیامبر گفته است: «فانظروا کیف تخلّفونی فی الثقلین» (بینید که چگونه جای مرا می گیرید در رابطه با ثقلین) صدایی برخواست: ای پیامبر خدا ثقلین کدامین هستند؟ پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «کتاب الله که از یک طرف در دست خداوند عزّ و جلّ است و از طرفی دیگر در دستان شما. بدان تمسک جوید، گمراه نخواهید شد، و دیگری اهل بیت من، همانا خداوند لطیف الخبیر مرا آگاه ساخته که آن دو از هم جدا نخواهند شد تا بر حوض کوثر بر من وارد می شوند...».

اسناد این حدیث ضعیف است، چون شواهد دیگری هست که برخی از الفاظ این حدیث را غیر صحیح جلوه می دهند، و در آن پیامبر صلی الله علیه وسلم امر نفرموده است در رابطه با تمسک به اهل بیت، بلکه اشاره بدان داشته که ثقلین همان قرآن و اهل بیت است، و از هم جدا نخواهند شد تا اینکه بر حوض کوثر نزد پیامبر می روند. و این معنی صحیحی است که در حدیثی دیگر صحت آن به اثبات رسیده است و آن را طبرانی در (الکبیر)(۴۹۸۰، ۴۹۸۱، ۴۹۸۲) و (الحاکم)(۱۴۸/۳) آورده اند. و اما امام احمد از زیدبن ثابت این حدیث را اخراج نموده در (۱۸۱/۵-۱۸۲-۱۸۹) که با یک سند این حدیث را روایت کرده و در دو موضع آنرا اعاده نموده و البته حدیث صحیحی نیست، و آن هم به دو علت، اولاً: چون شریک قاضی، خاطر و ذهنی نامناسب داشته که مانع صحت این حدیث است،

ثانیا: در آن شخصی به نام قاسم بن حسن وجود دارد، که هم بخاری و هم ابن القطان می گویند که او را نمی شناسند. اما برای این حدیث زید بن ثابت شاهدی در نزد طبرانی

وجود دارد، (۴۹۲۱، ۴۹۲۲، ۴۹۲۳، ۴۹۷۰) از طریق شریک، از اعمش او هم از حبیب بن ابی ثابت و او از ابی طفیل و او هم از زید بن ثابت. و این عین اسناد حدیث زید بن ارقم نزد طبرانی بود (۴۹۶۹)،

اما حاکم (۱۰۹/۳) علت دیگری را هم اضافه نموده و آن سوء حافظه و اختلاط در یادگیری (شریک) است و ممکن هم هست که این اسناد را با شیوه و شواهد وی آراسته کنیم. پس می‌توان گفت که تلفظ حدیث زید بن ثابت این است: «من در میان شما دو جانشین خودم را می‌گذارم (خلیفتین) ۱- کتاب الله که ریسمانی دراز در میان آسمان و زمین یا از آسمان تا زمین است. ۲- اهل بیت، و آنها از هم گسسته نمی‌شوند تا اینکه بر حوض کوثر بر من وارد می‌شوند»

طبرانی در کتاب (الکبیر) (۴۹۸۶) به روش دیگر این حدیث زید بن ارقم را روایت نموده است، و در آن اسم حبیب بن ابی ثابت وجود دارد، که او هم مردی حيله‌گر و مدلس در ارسال احادیث بوده است. و باز در همان روایت کامل ابو العلاء نیز وجود دارد که وی نیز حافظه خوبی نداشته است و اسناد بر آنها صحیح نیست و باز از شواهد حدیث زید بن ارقم، حدیث حذیفه بن اسید غفاری است، که طبرانی در (الکبیر) (۲۶۸۳) (۳۰۵۲) از طریق زید بن الحسن الانماطی ثنا معروف بن خربوذ از ابی طفیل و او نیز از حذیفه بن اسید روایت داشته است. که در اینجا نیز زید بن حسن ضعیف و منکر الحدیث است و این حدیث نیز صحیح نیست.

روایتی از جابر را ترمذی در (۳۲۴/۴) و طبرانی در (الکبیر) (۲۶۸۰) نقل می‌کنند که ای مردم من در بین شما چیزی گذاردم که اگر آنرا در اختیار گیرید هرگز گمراه نخواهید شد: کتاب خدا و عترتم: اهل بیتم. این حدیث جابر، از طریق زید بن الحسن الانماطی و او هم از جعفر بن محمد از پدرش و او هم از جابر روایت داشته است. اسناد این حدیث ضعیف است، به خاطر زید بن حسن.

همانطور که حافظ در (التقریب) و ابوحاتم هم گفته‌اند: حدیث انکار شده‌ای است، و این حدیث باطل است و قابل اثبات نیست. ترمذی حدیثی را از زید بن ارقم نقل می‌کند بدین مضمون که من در میان شما چیزی به ودیعه گذاردم، که اگر به آن متمسک شوید پس از من هرگز گمراه نخواهید شد. قرآن کتاب خدا که همچون ریسمانی از آسمان تا زمین امتداد یافته، و عترتم اهل بیتم، این دو هرگز از هم جدا نخواهند شد تا در کنار حوض به من ملحق گردند، پس بنگرید چگونه به جای من با آنها رفتار می‌کنید. حدیث زید بن ارقم که ترمذی

آن را در (۳۴۳/۴) نقل کرده، از طریق اعمش از حبيب بن ابی ثابت از زیدبن ارقم. و سند این حدیث هم به دو علت صحیح نیست. نخست: حيله گری اعمش در نقل روایت. دوم: حبيب بن ابی ثابت که وی نیز احادیث زیادی را روایت نموده و در اغلب آنها تدلیس و حيله گری به کار برده است. حتی تدلیسی که وی به کار برده بدتر از همانی است که اعمش به کار برده است!!! همانطوری که حافظ در (طبقات المدلسین) بیان داشته، که وی نیز احادیث زیادی را ارسال نموده است. و آنچه وجود انقطاع در این اسناد را تأیید می کند، آن است که سندهای دیگری هست صحیح تر از این سند، از طبرانی در (الکبیر)(۴۹۵۹). (کتاب الحاکم)(۱۰۹/۳) از اعمش ثنا حبيب بن ابی ثابت از عامر بن وائله - ابوظفیل - از زیدبن ارقم، حاکم می گوید: این حدیث صحیح است اما مشروط بر صحت شیخین (مسلم و بخاری) و چون اعمش تصریح به روایت آن از کسانی دیگر کرده، تا حدی شبهة تدلیس وی را از میان برداشته، و اما حبيب بن ابی ثابت در اینجا واسطه ای را بین خود و بین زیدبن ارقم ذکر می کند. و آن هم عامر بن وائله است، با بقای علت و خصلت حيله گری وی.

و به فرض صحت این حدیث باز در آن دلیلی بر وجود پیروی از اهل بیت و تمسک به آنها وجود ندارد، چون در تلفظ (ما إن تمسکتهم به ...) بعد ذکر کردن کتاب الله، دلالت بر این دارد، که ضمیر مفرد (به) فقط راجع به کتاب الله است و اگر هدف پیامبر در این حدیث تمسک به اهل بیت هم می بود، ضمیر آن به صورت (بهما) آورده می شد. اما ذکر کردن اهل بیت در اینجا تنها به خاطر توصیه کردن امت نسبت به آنها می باشد. یعنی اینکه مردم، ارزش و احترام آنها را رعایت نمایند.

در خطبه ۶۷ نهج البلاغه آمده که حضرت علی در مورد ماجرای سقیفه از یارانش می پرسد که انصار در سقیفه چه گفتند؟ و آنها پاسخ می دهند که انصار گفتند: زمامداری از ما و رهبری از شما مهاجرین انتخاب گردد پس حضرت علی فرمود: چرا با آنها به این سخن رسول خدا استدلال نکردید که آن حضرت درباره انصار سفارش فرمود: با نیکان آنها به نیکی رفتار کنید و از بدکاران آنها درگذرید و در این هنگام یارانش از حضرت علی پرسیدند: چگونه این سخن آنها را از زمامداری و خلافت دور می کرد که حضرت علی در پاسخ می گوید: اگر زمامداری و حکومت در آنان بود سفارش کردن در مورد آنها معنایی نداشت. حال ما در اینجا طبق گفته خود حضرت علی می گوئیم: اگر خلافت فقط منحصر به اهل بیت پیامبر صلی الله علیه وسلم بوده است پس چرا اینقدر پیامبر در مورد اهل بیت سفارش می کرده

است (شیعه نیز دائم به این سفارشات اشاره دارد) اگر خلافت در بین اهل بیت می بود سفارش مکرر در مورد آنها معنایی نداشت، و به طور مثال ممکن بود مردم در غدیر خم یا جاهایی که شیعه معتقد است علی به عنوان خلیفه بلافصل معرفی می شده است به پیامبر بگویند: تو می بایست سفارش ما را به علی بکنی نه سفارش او را به ما، چونکه او پس از تو خلیفه و حاکم بر ما خواهد شد و باید مراقب ما باشد.

پس طبق این سخن حضرت علی نتیجه می گیریم که دستوری از سوی خداوند یا پیامبر مبنی بر خلافت در اهل بیت نبوده است، همچنین پیامبر در عرفات خطبه بزرگی را بر مردم خواند و در آن به مردان نسبت به زنان توصیه کرد، باز در آن هیچ توصیه‌ای درباره تمسک به عترت پیامبر نبود. بلکه فرمود: «در میان شما چیزی را جا می گذارم، اگر به آن تمسک جوید گمراه نخواهید شد، و آن کلام الله مجید است» - نگاه کنید به (صحیح مسلم) (۸۹۰/۲)، (سنن ابی داود) (۱۹۰۵)، (سنن ابن ماجه) (۳۰۷۴) که در آن هیچ گونه ذکری از اعتصام به مذهب عترت و اهل بیت وجود ندارد. و همچنین آنچه که مسلم (۲۴۰۸) و احمد (۳۶۶/۴-۳۶۷) و طبرانی در کتاب (کبیر) (ص ۵۰۲۶، ۵۰۲۷ و ۵۰۲۸) روایت می کنند بدین شیوه است. از زیدبن ارقم و او هم از پیامبر: «اما بعد ... ای مردم من هم انسانی هستم، نزدیک است فرستاده خداوند - ملك الموت - به نزد من بیاید و من هم او را بپذیریم، و من در میان شما دو چیز گرانبها را نهاده‌ام، نخست کتاب الله که در آن هدایت و نور وجود دارد. پس آن را بگیرد و به آن تمسک جوید». یعنی: تحریر به کتاب الله و رغبت در آن. سپس فرمود: «و نیز اهل بیت خودم، خدا را به یاد آورید در مورد اهل بیت من، خدا را بیاد آورید در مورد اهل بیت من، خدا را بیاد آورید در مورد اهل بیت من».

این روایت زیدبن ارقم صحیح‌ترین روایتی است در مورد حدیث غدیر خم، که به خوبی اراده و هدف پیامبر را در مورد اهل بیت بیان می دارد و این تنها توصیه پیامبر صلی الله علیه وسلم در مورد اهل بیت است، نه اینکه وجوب اتباع و تمسک به هدایت آنها. وقتی پیامبر قرآن را نام برد ما را به اطاعت از آن امر نمود، و وقتی اهل بیت خود را ذکر کرد ما را به رعایت کردن و دادن حقوق آنها فرمان داد، و این روشن‌ترین دلیلی است بر اینکه آنها امام نیستند، و امامت در دیگران خواهد بود. چون اگر آنها خلیفه و امام می بودند مسلمین را به آن وصیت می نمود نه بالعکس.

حدیث دیگری در مورد کتاب خدا و عترت را که امام احمد از ابی سعید در (۱۴/۳، ۱۷، ۲۶، ۵۹) و ترمذی در (۳۴۳/۴) و طبرانی در (الکبیر)(۲۶۷۸، ۲۶۷۹) و ابویعلی در (۲/۶۰) از طریق عطیه عوفی از ابی سعید خارج ساخته‌اند. سند این حدیث باز هم صحیح نیست، چون جناب عطیه سیء الحفظ و کثیر الخطا بوده است. و همچنین راوی مدلسی بوده است - چنانچه در (التقریب) آمده - و از شیوة تدلیس اوست که از کلبی - محمد بن سائب الکلبی که متهم به دروغ‌پردازی است - نقل حدیث کرده و او را با کنیه‌اش نام می‌برد، و می‌گوید: ابوسعید برای ما گفت.... تا خواننده چنین بیندازد که او سعید الخدری است. نگاه کنید به (التهدیب) درباره بیوگرافی وی، روشن می‌سازد که این حدیث باطل است. از دیگر احادیثی که در این باره روایت داشته، این قول پیامبر است: «ای مردم من به زودی قبض روح می‌شوم و از این جهان می‌روم و من سخنی که عذر شما را قطع کند به شما گفتم. آگاه باشید من کتاب خدا و عترتم اهل بیت را در میان شما می‌گذارم، سپس دست علی را گرفته بلند کرد و فرمود: این علی با قرآن است و قرآن با اوست (علی مع القرآن و القرآن مع علی) از هم جدا نخواهند شد تا آنگاه که در کنار حوض به من ملحق گردند» قسمتی از این حدیث را طبرانی در (الصغیر)(۷۰۷) داشته بود و در کتاب (المجمع) نیز قسمت دیگر آن را به امّ السّلمه نسبت داده بودند.

سند این حدیث نیز واهی و غیر قابل قبول است. چون از یک سو در آن اسم صالح بن ابی أسود کوفی وجود دارد که ذهبی در (المیزان) درباره وی سخن رانده است و از سوی دیگر، اسم ابوسعید التیمی ملقب به عقیص آمده است که دار قطنی او را متروک دانسته، جناب جوزجانی و کسانی دیگر نیز این حدیث را غیر موثق دانسته، و آن را واهی شمرده‌اند، چون کسان دیگری از راویان این حدیث مجهول‌الهویه هستند. در ضمن چنانچه تمسک به عترت واجب است پس یعنی عترت باید همیشه حاضر باشد، بنابراین می‌شود بفرمایید هم اکنون این عترت کجاست تا به آن تمسک جوییم؟ امام زمان که غایب و در پس پرده است و قابل دسترسی نیست تا به او چنگ زده و تمسک جوییم. اگر هم بگویید در عصر غیبت، نائب امام زمان از فقیهان شیعه در دسترس است، باید گفت شرمنده هستیم چون در احادیث، صحبتی از جناب ولی فقیه و نائب بر حق نشده است و تنها لفظ عترت و اهل بیت موجود است و شما نمی‌توانید هر جا به ضررتان شد فوری اجتهاد در برابر نص کنید و احادیث را تاویل و تفسیر و توجیه و ماست مالی کنید.

اگر هم بگویید که احادیث رسیده از اهل بیت در زمان غیبت موجود هستند، باید گفت که در احادیث تنها تمسک به خود عترت و اهل بیت بیان شده است نه روایات و یا حتی سنت ایشان که بگوییم منظور احادیث می باشد (همچون سنت پیامبر که در واقع همان عمل کردن به احادیث ایشان است) تازه مجموعه احادیث کتاب الحجّه از اصول کافی ۹۶۲ حدیث است و طبق تشخیص علامه خودتان، جناب مجلسی در مرآة العقول مجموعه احادیث صحیح و حسن و موثق که از نظر سند معتبرند ۲۳۶ حدیث و مجموع احادیث ضعیف و مجهول و مرسل و مرفوع و موقوف و مختلف فیه که از نظر سند معتبر نیستند ۷۲۶ حدیث است، کتاب الحجّه کتاب امام شناسی است که یعنی سه چهارم احادیث آن طبق نظر عالم خودتان، سند معتبری ندارند (و تازه بررسی متن آنها نیز باید صورت بگیرد) و بطور کل مجلسی از ۱۶ هزار حدیث کافی، ۹ هزار حدیث آنرا ضعیف دانسته است (همینطور در لؤلؤة البحرين اثر یوسف بحرانی ص: ۱۹۵-۱۹۴ به تحقیق محمد صادق بحر العلوم و الموضوعات فی الآثار و الاخبار اثر هاشم معروف حسینی ص ۴۴. بنگر به «مدخل الی فهم الاسلام» اثر یحیی محمد ص ۳۹۴).

و از دیگر علمای شیعه، حاج میرزا ابوالحسن شعرانی است که در مقدمه ای که بر شرح اصول کافی تالیف مولی صالح مازندرانی می باشد، اینگونه می نویسد:.....ان اکثر احادیث الاصول فی الکافی غیر صحیحه الاسناد....(مقدمه شرح اصول کافی، ص ۱۲) یعنی بیشتر احادیث اصول در کافی سندشان صحیح نیست. یا شیخ صدوق، عالم مشهور شیعی که اسناد روایاتش را در من لایحضره الفقیه نیاورده و غالباً به ذکر راوی نخستین بسنده کرده است. از علمای دیگر شیعه، جناب خوئی در کتاب معجم رجال الحدیث (چاپ دوم) (۱/۱۷-۱۸) می گوید: براستی اصحاب و یاران ائمه علیهم السلام با اینکه غایت جهد و اهتمام خویش را در امر حدیث و حفظ نمودن آن از نابودی و کهنگی بر حسب دستورات ائمه علیهم السلام مبذول داشتند، اما آنها در دوران تقیّه زندگی می نمودند و نشر احادیث در آن زمان بصورت علنی غیر ممکن بود، پس چطور این احادیث به حدّ تواتر یا چیزی قریب به آن رسیده اند؟

و در همان کتاب (۱/۱۹-۲۰) می گوید: اما احادیثی که به دست آن سه محمّد (کلینی، ابن بابویه و طوسی) رسیده است، اغلب آحاد هستند نه متواتر. همچنین سید شریف مرتضی

ملقب به علم الهدی (۴۳۶ هـ) که استاد شیخ مفید - استاد شیخ الطائفه ابو جعفر طوسی - بوده است، می‌گوید: در سند اکثر احکام فقه، افراد مذهب واقفیه وجود دارد که یا در خبر اصل هستند یا اینکه فرع می‌باشند، از دیگری روایت کرده و از او روایت شده است و همچنین در سلسله سند افرادی از غلات، خطایبه، مخمسه، اصحاب حلول مانند فلانی و فلانی و کسانی که بشمارند، وجود دارند، و به قمی متصل می‌شود که مشبه و اهل جبر است. گفتنی است که همه‌ی قمی‌ها بدون استثناء جز ابو جعفر بن بابویه، همه‌شان مشبه و جبری هستند و کتابها و تصانیفشان بدین چیز گواهی می‌دهد.

مرتضی در پایان، بحث را به این گفته مهم خلاصه می‌کند که: ای کاش می‌دانستم که چه روایتی سالم و عاری از این است که اصل یا فرعی، واقفی، غالی یا قمی مشبه و جبری نمی‌باشد، آزمایش در میان ما و جستجو در میان آنهاست - تا جایی که به صراحت می‌گوید: پس روایت خبر واحدی که نقل می‌کنند، چگونه برای ما صحیح است. بلکه اصحاب حدیث را متهم می‌کند، طوری که مستقیم و به کلی اعتبار محدثین امامیه را از بین می‌برد و می‌گوید: «ما را با اصحاب حدیث خودمان رها نماید، زیرا در میان آنان فردی استدلالی یافت نمی‌شود و همچنین شخصی پیدا نمی‌شود که استدلال را بشناسد و کتابهایشان نیز برای استدلال وضع نشده‌اند!» (رسائل الشریف المرتضی / ج ۳ / ص ۱۳۱ - ۱۳۰ / از کتاب مدخل الی فهم الاسلام / ص ۳۹۳ - یحیی محمد که شیعه دوازده امامی است)

در ضمن علامه برقی (رحمه الله) در کتاب بت شکن، جعلی بودن بسیاری از احادیث جلد ۱ اصول کافی را طبق علم الرجال خودتان نشان داده است. همچنین هاشم معروف، دانشمند شیعی اثنی عشری معاصر می‌گوید: بعد از پیگیری و جستجو در احادیث منتشر شده در مجامع حدیث مانند کافی، وافی و غیره، غالیان و حسودانی را بر این ائمه هادی می‌بینیم که از هر دری برای فساد احادیث ائمه و بی ادبی به منزلت آنها داخل شده‌اند، به دنبال آن به قرآن مراجعه کرده‌اند تا سموم و دسیسه‌هایشان را بر آن بپاشند، زیرا قرآن تنها کلامی است که محتمل چیزهایی است که هیچ چیز دیگری محتمل آنها نمی‌باشد، لذا صدها آیه را طوری که خواسته‌اند، تفسیر کردند و با دروغ، دسیسه و گمراه‌سازی آنها را به ائمه چسبانند. علی بن حسان و عمویش عبدالرحمن بن کثیر و علی بن ابوحزمه بطائنی کتابهایی را در تفسیر تألیف کرده‌اند که همگی آنها تحریف و خرافات و گمراهی است و با

اسلوب، بلاغت و اهداف قرآن هماهنگی و همخوانی ندارد (الموضوعات فی الآثار و الاخبار - ص ۱۵۳)

سید محمد صدر در مقدمه‌ای که برای تاریخ غیبت صغری تحت عنوان (تمهید) نوشته است، از اسباب پیچیدگی در تاریخ اسلامی - یعنی شیعی - سخن می‌گوید و او چند عامل را برای این امر بر شمرده است که در پنجمین آن می‌گوید: (پنجم: اسناد روایات مؤلفین امامیه همه روایاتی که از ائمه یا از یارانشان برای آنها رسیده است را در کتاب‌هایشان جمع کرده‌اند بدون آن که صحت یا ضعف این روایات را در نظر گرفته باشند.) می‌گوییم: پس احادیث رسیده از مشتی خمس دزد و غالی نیز برای تمسک جستن خیلی مناسب نیستند و چرا اهل بیت یک کتاب تفسیری از خود باقی نگذاشتند تا لااقل به آن متوسل شویم؟ تنها کتابی منسوب به امام حسن عسکری موجود است که البته آثار بیسوادی و جعل در آن فراوان است و آن نیز برای تمسک جستن مناسب نیست و از همه گذشته تکلیف مسائل تازه روز چه می‌شود؟ آیا عترت برای حل این مسائل حاضر است؟ یا غائب و در پس پرده است؟ البته متذکر می‌شویم که ما به هیچ عنوان منکر پیروی از اهل بیت نیستیم و شما را از این امر بر حذر نمی‌داریم، بلکه بالعکس همه مسلمین را به پیروی از چنین انسانهای بزرگی فرا می‌خوانیم و ما مشکلی با پیروی نمودن از اهل بیت نداریم، ولی پیرو واقعی ایشان نه خرافاتی که مدعیان تشیع بنام اهل بیت ترویج می‌کنند.

و اما اینکه گفته‌اید: هر جوری که فکر میکنم باید ما پیرو اهل بیت باشیم در همه چی ولی اهل سنت چنین چیزی را ندارند و بر دشمنانشون رضی الله عنه میگوئیم توجیه شما چی خواهد بود؟؟ باید گفت آفرین بر شما و ما هیچگاه منکر این نیستیم که شما پیرو واقعی اهل بیت شوید و این از نظر ما بسیار عالیست، ولی متاسفانه مدعیان تشیع پیروی از اهل بیت را در اعتقاد به خلافت منصوص و بلافصل حضرت علی می‌دانند که نتیجه آن غاصب دانستن صحابه و لعن ایشان می‌شود و در دیگر موارد نیز هیچگونه شباهتی میان ایشان با حضرت علی مشاهده نمی‌شود. آیا شیعیان نام فرزندان خویش را ابوبکر و عمر می‌گذارند؟؟ آیا علی برای رحلت نبی اکرم صلی الله علیه وسلم مراسم سینه زنی و عزاداری برپا کرد؟؟ و یا اینکه به هنگام غسل دادن پیامبر فرمود: اگر به شکیبایی امر نمی‌کردی و از بی‌تابی، نهی نمی‌فرمودی آنقدر اشک می‌ریختم تا اشکهایم تمام شود، و این درد جانکاه همیشه در

من می ماند. (نهج البلاغه خطبه ۲۳۵) آیا حضرت علی برای قبر پیامبر اکرم گنبد و بارگاه ساخت؟؟

آیا حضرت علی برای خود قائل به عصمت بود؟؟ و یا اینکه می فرمود: پس از گفتن حق یا مشورت دادن به من خودداری نکنید زیرا خود را از آن که اشتباه کنم مصون نمی دانم مگر آنکه خداوند مرا حفظ کند. در نهج البلاغه نامه ۷۱ به منذر بن جارود عبدی فرمود: «همانا شایستگی پدرت مرا نسبت به تو فریب داد و گمان کردم همانند پدرت می باشی و راه او را می روی و از تواریخ معلوم می شود که آن حضرت، منذر بن جارود را برای جمع صدقات فرستاده و او را انتخاب کرده برای این کار و او اموال را اختلاس کرده و ملحق به معاویه شده، حضرت به او می نویسد: «فإن صلاح أبيك غرنی..» تا آخر. و از نامه ۶۳ نهج البلاغه و تواریخ معلوم می شود که آن حضرت ابوموسی اشعری را عامل کوفه قرار داده در حالی که ابوموسی (به عقیده شیعه) هم منافق در آمد و هم با حضرت مخالفت کرد و از نامه ۶۱ نهج البلاغه و تواریخ معلوم می شود که آن حضرت کمیل بن زیاد را عامل هیت قرار داد در حالی که او مقاومت نکرد و شهر هیت را تسلیم دشمن نمود، و حضرت او را مذمت کرده است. و از نامه ۴۴ نهج البلاغه و تواریخ معلوم می شود که حضرت زیاد بن ابیه را عامل بر فارس قرار داده و اشتباه نموده است. و از نامه ۴۳ نهج البلاغه معلوم می شود که مصقلة بن هبیره را عامل اردشیر قرار داده و او خائن در آمد. و از نامه ۴۱ نهج البلاغه و رجال و تواریخ معلوم می شود در تعیین ابن عباس اشتباه نموده است و همچنین طبق تمام تواریخ قیس بن سعد بن عبادة را که حاکم او بر مصر بود معزول نمود و بواسطه عزل او و نصب محمد بن ابی بکر، مصر سقوط کرد و معلوم شد حضرتش اشتباه کرده و نباید به سخن نمایان گوش می نمود.

و حضرت علی در صحیفة علویه دعای سوم ماه و در دعای کمیل و دعای صباح و چند دعای دیگر فرموده: «اللهم اغفر لي الذنوب التي تنزل البلاء، لا تفضحني بخفي ما اطلعت عليه من سري و لا تعجلني بالعقوبة على ما عملته في خلواتي من سوء فعلي و إسائتي و دوام تفریطي و جهالتی و كثرة شهواتي و غفلتي، اللهم اغفر لي خطاياي و عمدي و جهلي و هزلي و جدي فكل ذلك عندي، أبيت إلا تقحما على معاصيك و انتهاكا لحرمتك و تعديا لحدودك، الحمد لله الذي ستر عيوبي و لم يفضحني بين الناس، فبئس المظية التي أمتطت نفسي من هواها، و معصيتي كثيرة، و لساني مفر بالذنوب، و أعوذ بك أن تحول خطاياي أو ظلمي أو إسرافي على نفسي و اتباع هواي و استعمال شهوتي دون رحمتك و برك، الهی

سترت علي في الدنيا ذنوبا و لم تظهرها للعصاة و أنا إلى سترها يوم القيامة أحوج و قد أحسنت بي إذ لم تظهرها للعصاة من المسلمين فلا تفضحني بها يوم القيامة على رءوس العالمين، و استر علي ذنوبي، إلهي لو لا ما قرئت من الذنوب ما فرقت عقابك، ألقني السيئات بين عفوك و مغفرتك، قد أصبت من الذنوب ما قد عرفت و أسرفت على نفسي بما قد علمت، أوقرتني نعمًا و أوقرت نفسي ذنوبا، أذكر لك فاقتي و مسكنتي و ميل نفسي و قسوة قلبي و ضعف عملي، حاجتي إليك اللهم العتق من النار». آیا حضرت علی به مخالفانش آزادی بیان می داد یا خیر؟ چطور خوارج هر سخن و اعتراضی را در وسط مسجد علیه او بکار می بردند و تنها زمانیکه ایشان دست به شمشیر شدند حضرت علی با ایشان مقابله نمود. آیا جمهوری فقیهان شیعه در ایران نیز با مخالفان به همین شیوه برخورد می کند؟؟(قضاوت بر عهده وجدان خودتان)

و اینکه اهل سنت چنین چیزی را ندارند و بر دشمنانشون رضی الله عنه میگوئیم!! باید گفت این نیز بی انصافی است، چون اهل سنت پیرو قرآن هستند و همینطور پیرو سنت و احادیث صحیح پیامبر و آیا این نزد شما کم ارزش و بیهوده است؟؟ شیعیان نیز در حال حاضر اهل بیت و امامی حاضر ندارند و امامشان صدها سال است که غائب است و بنابراین تنها همان احادیث و روایات کتب خودشان را دارند، خوب آیا احادیث پیامبر در کتب اهل سنت کم ارزش تر از روایات شیعه است؟؟ از همه گذشته اهل سنت هیچگاه با حضرت علی و امامان شیعه، دشمنی و کینه ای نداشته اند و رفتار و منش توحیدی ایشان بطور حتم برای هر مسلمانی الگویی بسیار مفید خواهد بود و اهل سنت مشکلی با اهل بیت نداشته و ندارند. باید توجه داشته باشید که کسی معصوم نیست و بالاخره همیشه در طول تاریخ افرادی در هر مذهبی دارای اشتباهاتی بوده اند، ولی ما می بایست بطور کلی به قضایا بنگریم و گزینشی عمل نکنیم. چنانچه بدون تعصب به رفتار هر دو گروه بنگرید بطور حتم حقیقت برایتان روشن خواهد شد، بطور حتم خواهید فهمید که کینه تیزی و تفرقه از جانب چه کسانی است؟ تفرقه ای که باعث تضعیف امت اسلامی می شود، آن هم بخاطر پافشاری بر عقایدی که هیچ سودی به حال فعلی ما ندارند.(قضاوت با خودتان)